جلسه 692

دوشنبه 17/11/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقسام سببیت بود. عرض کردیم برای سببیت در مقابل طریقیت سه قسم ذکر شده است:

قسم اول: سببیت منسوب به اشاعره هست که می گویند اساسا حکم الله واقعی تابع رأی مجتهد هست. ما قامت الامارة علیه فهو حکم الله. ما وصل الیه رأی المجتهد فهو حکم الله فی حقه واقعا.

این نسبت به اشاعره فی الجمله به نظر می آید درست باشد. از بعض اشاعره این معنا نقل شده است. در کتاب المنخول که منسوب به غزالی هست در ص 561 تا 567 مفصل وارد این بحث شده است و جدا کرده موارد مظنونات را از موارد منصوصات. می گوید تارة مجتهد در مواردی که فاقد نص هست تحصیل ظن می کند، در این موارد شافعی و ابواسحاق وجماعتی از فقهاء گفته اند: مصیب واحد است و بقیه مخطئند، یعنی حکم الله تابع ظن این مجتهد نیست. البته للمصیب اجران و للمخطئ اجر واحد. اما قاضی (که این قاضی که در کلمات غزالی تکرار می شود ما نشناختیم کیست، اگر قاضی عبدالجبار باشد او معتزلی است، اگر قاضی ابوسعید باشد او ظاهرا اشعری است) صار القاضی والشیخ ابوالحسن (الاشعری) فز طبقة المتکلمین الی أن کل واحد منهما مصیب، هر دو مصیبند، یعنی چه کسی که در مثلا در مظنونات می گوید شرب تتن حرام است و چه کسی که می گوید شرب تتن حلال است، هر دو مصیب هستند. بعد می گوید قاضی گفته است که: کل مجتهد یجب علیه العمل باجتهاده شرعا و ما وجب بایجاب الله فهو حق. بعد تعبیرش این است که: لیس لله تعالی فی الوقایع المظنونة حکم معین عام علی جمیع الخلائق، إذ الحکم توجیه الخطاب ویستهیل توجیه الخطاب علی التعیین. خدا حکم معینی ندارد در این موارد مظنونات. چون حکم توجیه خطاب است و توجیه خطاب معین به همه امکان ندارد.

بعد خود غزالی مخالف هست با این نظر، می گوید ما معتقدیم که ولو وظیفه این مجتهد علم به ظنش هست، اما بالاخره حکم الله واحد است واین مجتهد ممکن است خطاء کرده باشد در تشخیص حکم الله.

بعد می رسد به مواردی که فیما اخطأ المجتهد نصا، آنجا هم بحث تخطئه و تصویب را مطرح می کند، می گوید: وقال القاضی: حکم النص یتعین فی حق من عثر علیه، هر کس عالم شد به این نص، حکم واقعی در حقش ثابت است. این همین تصویب منسوب به اشاعره است دیگر. که نص مفادش حکمی است که ثابت است در حق عالم به آن حکم. بعد گفته: والاحکام تختلف باختلاف الاحوال والاشخاص کما فی تحریم المیتة، مثال می زند می گوید چه جور میته بر مختار حرام است ولی بر مضطر حلال است، وهو کالمتیمم، مثال دیگری می زند به تیمم، می گوید تیمم برای فاقد الماء صحیح است واقعا ولی برای واجد الماء صحیح نیست واقعا، احوال اشخاص منشأ اختلاف حکم واقعی می شود. ولذا آن مجتهدی که پیدا کرد نص را، نص در حق او ثابت است. یعنی عالم به نص مشمول آن حکم می شود اما جاهل به نص مشمول آن حکم نیست.

غزالی این را هم ندارد. می گوید نه، می گوید من معتقدم که در اینجا هم درست است مجتهد به وظیفه اش عمل کرده، استنباط وقتی کرد بعد از استفراغ وسع به وظیفه اش عمل کرده، ولکن در تشخیص حکم الله ممکن است اشتباه بکند.

خب آنی که از قاضی نقل شد چه در مظنونات و چه در منصوصات، وآنی که از ابوالحسن اشعری نقل شد در مظنونات این همان حرفی است که به عنوان تصویب اشعری مطرح می شود. فوقش بفرمائید بین اشاعره اختلاف است، ورئیس اشاعره که ابوالحسن اشعری است در خصوص مواردی که فاقد نص است قائل به تصویب است. ولکن بعضی شان مثل قاضی در منصوصات هم قائل به تصویب هستند.

تصویب اشاعره به این شکل مطرح می شود که: حکم الله تابع اجتهاد مجتهد هست.

در این سه احتمال هست ثبوتا:

احتمال اول: این است که شارع آمده در مقام حکم واقعی اینجور حکم جعل کرده است که: کل ما وصل الیه رأی المجتهد فهو حکم الله فی حقه. کل ما أدی الیه الامارة فهو حکم الله فی حق من ادی الیه الامارة.

این اصلا بی معناست. چرا؟ برای اینکه این همه روایات که می آیند می گویند مثلا فلان چیز واجب است فلان چیز حرام است، اینها اگر یک واقع معینی نبود چه جور می خواستند خبر بدهند؟ بگوید حکم الله این باشد که هر چه تو بفهمی حکم خداست، خب دیگر این همه روایت که می گوید فلان چیز واجب است فلان چیز حرام است اینها بی معنا می شود. اصلا دیگر إخبار معنا پیدا نمی کند. وقتی پشت پرده چیزی نیست جز آن چیزی که تو تشخیص می دهی، خب اماره که نمی تواند بیاید بگوید پشت پرده انسان است یا چیز دیگر. و اگر هم او اشتباه کرد و خبر داد که مثلا حکم الله وجوب نماز جمعه است، خب این مجتهدینی که مصوبه هستند می گویند حرف تو ارزشی ندارد برای ما. چون ما اهل تصویبیم معتقدیم واقعی در کار نیست وراء تشخیص ما. پس جه جور تو می گوئی واقعی هست؟ اصلا امارات جنبه اماریت و کاشفیتشان را از دست می دهند. اینکه نمی شود. نه خود گوینده می تواند از واقع خبر بدهد، در حالی که پیامبر وامام از احکام واقعیه خبر داده اند، و نه برفرض گوینده یک انسان معمولی باشد و اشتباه بکند فکر کند یک واقعی هست بیاید خبر بدهد به درد این مجتهدین مصوبه می خورد. چون برای اینها کاشفیت ندارد، اینها می گویند اصلا چیزی در واقع نیست وراء برداشت ما. پس احتمال اول غیر معقول است.

بله عبارت قاضی این احتمال نبود، عبارت ایشان این بود که النص مختص بمن عثر علیه. اما آنی که معروف است که می گویند ما أدی الیه الامارة فهو حکم الله واقعا، اگر بخواهد همین مجعول باشد واقعا این اصلا بی معنا می شود.

احتمال دوم: این است که شارع بیاید بگوید که: من یک حکم بیشتر در واقع ندارم، منتهی کسی این حکم در حقش ثابت است که عالم بشود به این حکم. تجب صلاة الجمعة علی من علم بهذا الحکم. جاهل به وجوب نماز جمعه واقعا نماز جمعه در حق او واجب نیست.

این یک نوع تصویب است. اما این غیر از بیانی است که می گوید ما أدی الیه الامارة فهو حکم الله. چرا؟ برای اینکه اگر اماره آمد گفت نماز جمعه حرام است که نماز جمعه حرام نمی شود. فقط چون من عالم به وجوب نماز جمعه نیستم وجوب نماز جمعه در حق من ثابت نیست.

پس ما باید نگوئیم مصوبه، باید بگوئیم اختصاص احکام به عالمین به آن حکم. برای جاهلین حکم واقعی ثابت نیست نه اینکه تشخیص خودشان حکم الله است. در حقیقت می شود این آقای جاهل راجع به نماز جمعه می شود غیر مکلف.

پس طبق این احتمال دوم ما نباید بگوئیم مصوبه، باید بگوئیم اختصاص احکام به عالمین به آن حکم. و ما قبلا گفته ایم که معقول است که احکام مختص بشود به عالمین به نحو اخذ علم به جعل در موضوع مجعول. اخذ علم به خطاب در موضوع حکم. تجب صلاة الجمعة علی من علم بهذا الخطاب. مشکلی ندارد. بله خلاف اطلاق ادله هست قبول، اما محال نیست.

احتمال سوم: که این احتمال با تصویب سازگارتر است وجوری هم خواهیم گفت که محال پیش نیاید این است که: شارع حساب کند راجع به نماز جمعه چند تا حکم محتمل است. حداکثر پنج تا: وجوب، استحباب، اباحه، کراهت، حرمت. بیشتر از اینکه نیست. شارع بیاید بگوید من جعل می کنم وجوب نماز جمعه را در حق کسی که عالم بشود به جعل وجوب نماز جمعه. بعد می آید سراغ استحباب. می گوید استحباب نماز جمعه را هم جعل می کنم بر کسی که عالم بشود به جعل استحباب، ولی عالم به جعل وجوب نشود. تا اینجا حساب کنیم، یک گروه عالم به جعل وجوب نیستند عالم به جعل استحباب هم نیستند جاهل محض هستند کالبهائم هستند. گروه دوم عالم به جعل وجوبند. نماز جمعه در حق اینها واجب می شود. گروه سوم عالم به جعل وجوب نیستند ولی عالم به جعل استحباب هستند. برای اینها هم نماز جمعه مستحب می شود. وهمینطور ادامه دارد، مثلا صلاة الجمعة محرمة فی حق من علم بجعل الحرمة و لم یعلم بجعل الوجوب و لا الاستحباب. این هم می شود یک گروه که نماز جمعه در حق اینها حرام می شود. این می شود مصوبه.

این احتمال هم معقول است و هم به عنوان تصویب نزدیکتر است. چرا؟ برای اینکه راه اول که اصلا گفتیم غیر معقول بود. شارع بیاید بگوید کل ما قام علیه الامارة فهو حکم الله. حکم واقعی فقط همین باشد. این معقول نیست. راه دوم یک جعل داشتیم، وجوب نماز جمعه علی من علم بهذا الخطاب. خب این می شد اختصاص حکم به عالمین اما تصویب نمی شد. چون تصویب معنایش این است که آن کسی هم که رسیده به اینکه نماز جمعه حرام است بر او نماز جمعه حرام باشد نه اینکه صرفا واجب نباشد. اما این احتمال سوم هم معقول است و هم با تصویب سازگار است و هیچ اشکالی به آن وارد نیست. این راه معقول تصویب اشعری است.

إن قلت کما فی البحوث: این احتمال سوم خوب است ولی کسی که عالم بشود به دو تا جعل چه می شود؟ هم عالم بشود به جعل وجوب نماز جمعه و هم عالم بشود به جعل حرمت نماز جمعه، کدام حکم در حقش فعلی می شود؟ گیر می کنیم.

قلت: ما با این تصویری که کردیم مشکل حل شد، برای اینکه ما آمدیم یکی از این احکام را مثلا موضوع وجوب نماز جمعه را علم به جعل وجوب قرار دادیم، ولی موضوع حرمت نماز جمعه مثلا را هم علم به جعل حرمت قرار دادیم و هم عدم علم به جعل وجوب. شمائی که علم پیدا می کنید به جعل وجوب وحرمت کدام حکم در حقتان فعلی می شود؟ وجوب فعلی می شود. چون علم به جعل وجوب مطلق بود موضوع بود برای وجوب. راه ممکن همین است که ما عرض می کنیم.

ولکن انصاف این است که اتلاف وقت برای این تصویرهای ثبوتی برای قول سخیف اشاعره بیش از این قابل تحمل نیست.

این سببیت منسوب به اشاعره آن راه غیر معقولش که غیر معقول بود. راه معقولش احتمال دوم وسوم بود که اینها هم خلاف عمومات تکالیف هست. احتمال سوم که خلاف ضرورت فقه است که در یک واقعه مثلا پنج تا جعل داریم. اینها به شوخی اشبه است. فقط آن احتمال دوم که اختصاص احکام به عالمین بود که در واقع تصویب نیست، بلکه معنایش در واقع این است که اگر عالم نبودی به حکم الله واقعی حکم الله در حق تو فعلی نیست. خب او را هم ما قبلا جواب دادیم، خلاف اطلاقات ادله است، ولذا آن هم قابل قبول نیست.

سببیت منسوب به معتزله: این است که می گوید مثلا نماز جمعه واجب است در حق همه، مگر آنهایی که علم پیدا کنند به عدم وجوب.

فرقش با سببیت اشاعره این است که سببیت اشاعره افراد جاهل بسیط یعنی شاک را می گفت اینها محکوم به حکم واقعی نیستند. عالم نیست به وجوب نماز جمعه، ولی عالم به عدم آن هم نیست. جاهل بسیط است. سببیت اشاعره می گفت او وجوب نماز جمعه در حقش ثابت نیست، نماز جمعه فقط در حق عالمین ثابت است. سببیت معترله می گوید نه، بر او هم نماز جمعه واجب است، فقط بر کسانی نماز جمعه واجب نیست که علم به عدم وجوب نماز جمعه پیدا کنند یا اماره بر عدم وجوب نماز جمعه در حقشان قائم بشود. خب این سببیت معتزله مسلم ممکن هست، معقول هست، شارع بیاید بگوید تجب صلاة الجمعة الا علی من قطع بعدم وجوبها أو قامت عنده امارة علی عدم وجوبها. این هیچ محذوری ندارد.

حتی کسانی که مثل آقای خوئی معتقد بودند سببیت اشاعره به جمیع احتمالاتش محال است حتی احتمال دوم که اخذ علم به جعل یا به خطاب در موضوع مجعول بود، ولی سببیت معتزله پیش آقای خوئی هم باید معقول باشد. چرا؟ برای اینکه موضوع حکم به وجوب نماز جمعه طبق سببیت معتزله کل مکلف لایعلم بعدم وجوب صلاة الجمعة است. دور لازم نمی آید. در آن اخذ علم به حکم در موضوع حکم می گفتند دور لازم می آید، اما اینجا که دیگر دور لازم نمی آید، چون در موضوع وجوب نماز جمعه علم به وجوب اخذ نشد عدم العلم بخلاف الوجوب اخذ شد. عدم العلم بخلاف الوجوب که توقف بر وجوب نماز جمعه ندارد تا شبهه دور بشود.

اقول: اشکال سببیت معتزله هم این است که خلاف اطلاقات وعمومات تکالیف هست.

البته یک چیزی هم عرض کنم: آقای خوئی ره اگر جسارت نباشد خیلی راهش با معتزله فرق نمی کند در جائی که علم وجدانی به خلاف داریم. کسی که علم وجدانی دارد به عدم وجوب نماز جمعه، نه اینکه اماره معتبره قائم شده باشد بر عدم وجوب، نه، قطع وجدانی دارد به عدم وجوب نماز جمعه، آقای خوئی هم می گوید تکلیف این لغو است ولذا محال است. لغو است به این آقا بگویند صل الجمعة در حالی که قاطع است به عدم وجوب صلاة جمعه. باعثیت ندارد این تکلیف واقعی برای این شخص. آقای خوئی در فقه تصریح می کند به این مطلب.

آقای صدر فکر می کند که آقای خوئی در قاطع به عدم قائل است که تکلیف واقعی ثابت است ولذا یه ایشان نقض می کند می گوید: آقای خوئی شما که می گوئید ناسی تکلیف واقعی ندارد، پس چه می گوئی راجع به قاطع به عدم تکلیف، باید او را هم بگوئی تکلیف واقعی ندارد. خب آقای خوئی می گوید دیگر. صریحا در بحث طهارت در وضوء از حوضی که وقف للمصلین است تصریح می کند، می گوید من یقطع بعدم التکلیف فیستحیل ثبوت التکلیف فی حقه للغویة.

فقط اختلاف آقای خوئی با معتزله در امارات برخلاف تکلیف واقعی هست، اما اماراتی که مثل نباشد که اماره می گوید نماز جمعه حرام است ولی واقعا نماز جمعه واجب است. آنجا هم باید آقای خوئی بگوید تکلیف واقعی لغو است. چون وقتی اماره می گوید نماز جمعه حرام است، بقاء این تکلیف واقعی به وجوب نماز جمعه چه اثری دارد؟ لغو است دیگر. حسن احتیاط ندارد. بله اگر اماره بگوید نماز جمعه واجب نیست حسن احتیاط دارد می شود رجاءا بروم نماز جمعه بخوانم. اینجاست که آقای خوئی می گوید تکلیف واقعی لغو نیست چون حسن احتیاط دارد. معتزله در اینجا می گویند نه، با وجود این اماره بر عدم وجوب نماز جمعه هم ما می گوئیم نماز جمعه واجب نیست.

اقول: ما به نظرمان فرمایش آقای خوئی هم ناتمام است. چون اطلاقات تکالیف شامل قاطع به عدم تکلیف هم بشود لغو نیست. خطابات قانونیه است به تعبیر حضرت امام. تجب صلاة الجمعة علی کل ملکف. غرض از این تکلیف باعثیت علی تقدیر الوصول است، حالا فعلا به یک عده ای واصل نشده، خب ما چکار کنیم. لغو نمی شود جعل این خطاب عام و استهجان عرفی وعقلائی ندارد تا بگوئیم تکیلف رفع واقعی شده است از ناسی و قاطع به خلاف که آقای خوئی تصریح کرده است.

هذا تمام الکلام فی السببیة المنسوبة الی الاشاعرة والسببیة المنسوبة الی المعتزلة. اما سببیت منسوب به امامیه که همان مصلحت سلوکیه است را انشاءالله فردا بررسی می کنیم. والحمد لله رب العالمین.